

پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کتابخانه مرکزی

قلم انداختن تریات

۱ این شماره گلچرخ به بزرگداشت حضرت استاد علامه دکتر مهدی محقق اختصاص یافته است.

صاحب این قلم، علاوه بر استفاده از برخی آثار گرانقدر آن استاد، حدود پانزده سال پیش نیز، در حلقهٔ درس مطبوع استاد، افتخار شرکت یافت.

مطبوعهٔ تفتازانی را در سال‌های سی و هشت تا پنجاه و هفتی که نوجوان بودم در محضر استاد بی‌بدیل حاج شیخ محمد تقی نیشابوری مشهور به ادیب ثانی تمام و کمال خوانده بودم ولی بیست و اندی سال بعد از آموزش نزد مرحوم ادیب، در حلقهٔ درس استاد محقق نیز شرکت کردم تا دگرباره بوی گل را از گلاب باز جویم.

کلاس در بالا خانه‌ای در ضلع غربی دانشگاه که برای پژوهشهای قرآنی تجهیز شده بود، هفته‌ای یک روز تشکیل می‌یافت. درینجا که دیر نمانید زیرا استاد به کشورهای دیگر چون مالزی و انگلیس و کانادا برای تدریس رفتند و آن چراغ پر فروغ را که به خانه روائت بود، دیگران به مسجدو کلیسای خود بردند.

مگرت نگرانند و من حل نگران توانم نگرم بر تو ز بیم دگران نحوهٔ تدریس و منش استاد علامه دکتر محقق در آموزش را در مقالهٔ شیوا و منتع استاد بهاء الدین خرمشاهی در همین شماره خواهید خوانند و من تکرار نمی‌کنم؛ اما شمه‌ای دیگر از اخلاق پیامبرانی این استاد عالیقدر را ذکر می‌کنم:

غالباً استاد محقق (که مثل ساعت دقیق بودند و با نظم خود به شاگردان خویش وقت شناسی را نیز می‌آموختند) هم‌زمان با انبویه شاگردان به ساختمان محل درس می‌رسیدند و همه با هم بنید طبقه از پله‌ها بالا می‌رفتیم. استاد چنان با فروتنی دوشادوش شاگردان کام بر می‌داشتند که تا کسی او را نمی‌شناخت، مشکل بود آن بزرگوار را از دانشجویان دیگر باز شناسد.

هماره با نام خدا و صلوات بر پیامبر و ائمه علیهم السلام درس را شروع می‌فرمودند. نخست متن را می‌خواندند و آنگاه با تسلطی شگرف، همه‌ی مباحث مربوط به درس را هم از بحث‌های اتیمولوژیک و با تفسیر و شرح مطالب و پیامبر، آن بسیار فصیح و شیرین بیان می‌فرمودند.

پس از متن خوانی و به هنگام شرح، با هر کلمه از متن، ده‌ها نکته و مثل و شعر نغز و دیرپاب، به تداعی بیان می‌فرمودند، هر شعر عربی که در متن می‌آمد، شاعر آن، و اغلب ابیات قبل و بعد آن و نیز مشابه موضوع آن را در متون شعر فارسی، یادآوری می‌کردند و حقیقت درس ایشان از جهت وفور نکات مربوط به متن، منحصر بود.

همواره در کلاس باب بحث برای شاگردان باز بود و استاد در کمال خوش‌رویی و منانت اشکال یا سؤال را می‌شنیدند و پاسخ می‌گفتند این بنده در عمر خود استادان گرانقدری داشته است شرح جامی را نزد مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی رضوان الله علیه خوانده است؛ در درس مرحوم نهنگ و بسیار کسان دیگر مدتی حاضر شده است؛ اما استاد محقق، فصیح‌ترین استاد من در تمام عمر بوده‌اند در محضر درس ایشان، حتی تو اگر آمادگی ذهنی و روحی ندانستی، درس ایشان به روانی آب از راه گوش بکراست به اعماق جانانت می‌ریخت؛ چه خوش گفته‌اند بزرگان که: الكلمة القصیمة یندخُل الأذن بلا آذن.

در همان ابام کوتاه درس مطبوع، حضرت استاد، صاحب این قلم را تشویق فرمودند که تمام مطبوع را ترجمه کنم. بنده به امتثال فرمان آن استاد، این کار را آغاز کردم اما گرفتاری‌ها تاکنون مانع اتمام آن شده است.

اینکه، که هر یک از دوستانان و شاگردان ایشان در این شمارهٔ گلچرخ، مقاله‌ای به پیشگاه آن استاد ارجمند پیشکش کرده‌اند؛ بنده هم، ترجمه‌ی بخشی از مقدمه‌ی بسیار شیوای تفتازانی را بر کتاب مطبوع در اینجا همراه با متن اصلی آن، از باب هذبه بضاعته ردت الجیه می‌آورم. (متن اصلی را برای بررسی از خوانندگان جوان‌تر و علاقه‌مند و دانشجو، اعراب گذاری هم کرده‌ام).

مؤلف کتاب مطبوع، سمدالدین تفتازانی است. [تفتازان از نواسی خراسان بزرگ قدیم است] او حتی در زمان خود؛ از بزرگان این دانش بشمار می‌رفته است. این خلدون آنجاکه از علوم عقلی سخن می‌راند و می‌گوید: و حملهٔ هذه العلوم اکثرهم المعجم؛ یعنی بیشتر حاملان این دانشها ایرانی بوده‌اند؛ از او نام می‌برد و می‌گوید: در علوم کلامی و ادبی و منطقی مهارت داشته است.

اهمیت کتاب مطبوع او در این است که او علم معانی را با مسائل منطقی آمیخته و به ویژه زبان را با منطق عرضه داشته است. چنانکه می‌دانیم یکی همین فن و یکی نیز فن اصول فقه است که در حقیقت در جریان منطق زبان، قرار می‌گیرد.

اگرچه کتاب مطبوع در این است که تفتازانی هم متکلم بوده، هم منطقی و هم بیانی (به معنای اعم کلمه‌ی بیان).

در کلام، دو تألیف مهم دارد: یکی شرح مقاصد و دیگری شرح عقاید تشیه که کتاب اخیر مختصرتر است و به انگلیسی هم ترجمه شده است. در منطق: تهذیب المنطق و الکلام است که مثلاً عبدالله یزدی، آن را شرح کرده و متن و شرح آن، بانام «حاشیه» هم اکنون نیز مورد استفاده‌ی حوزه‌های علمیه است.

و اما در معانی و بیان؛ همین کتاب مطبوع مهم‌ترین کتاب او، در این فن است. تفتازانی در همین فن، کتاب مختصر دیگری به نام «ابيض

المعانی ۱. دارد. به یاد دارم که استاد دکتر محقق دراین مورد می فرمودند: «این رسمی بوده است بین قدما که دریک فن در کتاب می نوشته اند یکی مختصر برای مبتدیان و یکی مفصل برای متنبهان یا مستکبران و لذا بسیاری از کتب قدما را با عنوان صغیر یا کبیر می بینیم. بررسی در همین عنوانین اشباه می کنند و کبیر و صغیر را به جای آنکه صفت کتاب دریک فن بدانند؛ صفت خود آن فن می پندارند مثلاً زکریای رازی در کتاب دارالهیولان الکبیر و الیهولان الصغیر؛ که برخی پنداشته اند هیولا دو نوع است، هیولای صغیر و هیولای کبیر. همین اشتباه در مورد کتابهای النفس الکبیر و النفس الصغیر پیش آمده است. در حایکه حتی درفرون وسطا، در اروپا دو کلمه ی گنگا و «پژوا» برای نشان دادن کتابهای صغیر و کبیر دریک موضوع و یک فن، بوده است. نظیر همین امر، در نحو نیز وجود دارد. ابن هشام انصاری معنی را برای پیشرفتگان نوشته است و شدور الذهب و ابرای متوسطان و شرح قطب النبی را برای مبتدیان»

باری، اگر بخواهیم سه کتاب مضبوط و مهم و مفصل در علوم معانی و نحو و صرف نام ببریم به ترتیب عبارتند از: مطول فتاوی و معنی ابن هشام انصاری و شرح رضی بر شافیهی ابن حاجب نوشته رضی الدین استرآبادی.

علم معانی از علوم ادبی بشمار می آید و کسی که می خواهد از کتاب مطول استفاده ببرد باید قبلاً صرف و نحو و منطق را خوب بلداند. منطق و رازان؛ همت که مؤلف این کتاب با کلام منطقی در جریان تحلیل ادبیات عرب وارد می شود. امالیته باید با شعر عرب هم دست کم اندکی از پیش آشنا باشد.

هنگامی که قرآن نازل شد؛ هنر اعراب مبتدی بر شعر و سخن گفتن بود.

اعراب دربازارهایی مثل حکاظ^۱ و ذوالمجاز^۲ و منج^۳ اشعار خود را عرضه می کردند و معلمات هفتگانهی آنان که معروف است، در خانهی کعبه آویخته می شد و هر سال اشعار غن^۴ و نمین شعرا و نصحا تعیین می شد.

به همین جهت است کسانی که وارد علم معانی و بیان می شوند باید به اشعار عرب، علاقمندی داشته باشند.

در مطول از سه علم سخن می رود معانی، بیان و بدیع.

علم معانی به ما هنری می آموزد که بتوانیم سخن خود را مطابق حال و مقام گوئیم.

در علم بیان، هنر کاربرد مؤثر تشبیه و استعاره را می آموزیم.

علم سو^۵ یعنی بدیع، هنر آراستن کلام به زینت هاست.

در همین مقدمه که ترجمه قسمتی از آن را به استاد دکتر محقق، پیشکش کرده ام؛ یکی از مهم ترین و زیباترین صنایعی که فتاوی به کار برده است صنعت بدیعی **براعت استهلال** است.

براعت استهلال سه نوع است: یکی آنکه در آغاز و در پیشگفتار، طوری سخن گفته شود که علاوه بر توضیحات مربوط به پیشگفتار؛ به موضوعاتی که از آنها در متن سخن خواهد رفت، اشاره شده باشد.

این نوع همان است که شاعران در چکامه های خویش، رعایت

می کنند به نحوی که مثلاً وقتی در هجر یا سوک سخن می گویند، از همان آغاز کلماتی که الفاء این معنا کند، بکار می برند.

دوم نوعی است که در آن، از مباحثی که بعداً در کتاب از آن بحث خواهد شد با الفاظی غیر مستقیم سخن بگویند؛ یکی از بهترین نمونه های این نوع؛ **براعت استهلال شیخ بهائی** در آغاز کتاب صمدیه است.

نوع سوم، آنست که الفاظ مقدمه، علاوه بر آنکه در جهت الفاء مفاهیم مقدمه بکار می روند؛ تلویحاً یا تلخیصاً به کتب و آثاری که به موضوع کتاب نویسنده مربوط می شوند؛ دلالت کنند. فتاوی از هر سه نوع براعت استهلال که یاد کردم در مقدمه مطول استفاده کرده است و بخصوص در آنچه اینجا می آورم از نوع سوم، استفاده کامل شده که عبارتند از کلمات:

- ۱- کشف: که تلخیص به تفسیر بلاغی بسیار مهم جلاله و زمخشری است.
- ۲- مفتاح: اشاره به مفتاح العلوم سکاکی است.
- ۳ و ۴- دلائل الاحجاز و اسرار البلاغه هر دو از شیخ عبدالقاهر جرجانی است.
- ۵ و ۶ و ۷- کافیه و شافیه و مشکل کتاب الله هر سه از کتاب ادبی و بلاغی است.

و اینک متن معرب مقدمه مطول و ترجمه آن:

الحمد لله الذی الهمتنا بحقایق المعانی و دقائق التبیان؛ و خصصنا یدایع الابدای و زوایع الاحسان؛ اتقن بحجته، بنظام العالم علی وفقی ما اقتضته الحال؛ و آزره بر آفته یزق الایام فی طرقتی الامام و الافصال؛ و الصلاة علی نبیه محمد، خیر من کتب من کتب من ضفشی الکرم و السماحة؛ و اشرف من کتب من ذرحة السنن و الفصاحة؛ و حان آله و اصحابه؛ الذین بهم تلالاً غررة الحقی و اشرق وجهه الذین؛ و اتمنحل دحی الیاطیل و لمتح نور الیقین.

اما بعد؛ فان احی الفضائل بالتقدیم و استبقها فی استجاب التعمیم، هو التحلی بحقایق العلوم و المعارف و التصدی للاحاطة یما فی الصناعات من التکت و اللطایف لاسیما علم بیان، المطلع علی کتک نظم القرآن. فانه کشف عن حقایق التزیل راتق؛ مفتاح لیدلال الشاویل فائق؛ تبیان لیدلال الاحجاز و اسرار البلاغة؛ ایضاح لبعالم الاحجاز و آثار الفصاحة؛ تلخیص لغواضی مشکلی کتاب الله تعالی و معضله؛ تقرب لملقوس علی قرآئید مجتمله و مفصّله؛



استاد دکتر مهدی محقق در سال ۱۳۳۰

و بر خاندان و یاران او، که از ایشان جبهه‌ی حق، درخشان و چهره‌ی دین تابان و تاریکی باطل، ناپدید و پرتو یقین، فروزان است.

پس از سپاس خدا و درود بر پیامبر، آنچه بجا تراست که پیش افتد و سزوارتر که بزرگ داشته شود، همانا آرامستگی به زیور راستین دانش‌ها و فرهنگ‌ها و دبلیستگی به چیرگی بر نکته‌ها و لطائف فنون است. به ویژه دانش بیان که مارا از نکته‌های هنجار قرآن می‌آگاهاند زیرا تنها این دانش است که برده‌گشای شگرف حقایق ظاهر قرآن و برترین کلید راهنمای دقائق باطن آن است. دلایل اعجاز و رازهای بلاغت آن رایان می‌کند. نشانه‌های ایجاز و آثار فصاحت آن را، آشکار می‌سازد.

بیچیدگیهای سخت و دشواریهای کتاب خدا را آسان و مختصر می‌کند و راه را برای رسیدن به دُرواره‌های کوچک و بزرگ معانی آن، به هنگام زرفکاوای در لجه‌ها، نزدیک می‌گرداند. پایگاههای آن برای بر افرودن چرخ در رسیدن به پرتو باطن آیات، بسته است.

و آبشخورهای آن، شفا بخش سینه‌های سوزانی است که تشنه‌ی گشودن رازهای ظاهر قرآنند. در این دانش است که آثار نفیس ترکیب‌های قرآنی نمایان و فراوان می‌گردد و از طریق آنست که کوه موجها و سیلواره‌های دریاها، هنجار قرآن، زلالی و گوارایی می‌یابد.

لایدرک الواصف المطری خصائصه

وَأَنَّ يَكُنْ سَابِقاً فِي كُلِّ مَا وَصَفَا
وَبُزْغِيهَائِ أَنْ، لِأَيِّ تَوْصِيْفِغَرِ زَبَانِ أَوْرِ، هَرِ چِنْدِ كِه

قَوَاعِدُهُ كَافِيَةٌ فِي سَوْءِ الْبُصْبَاحِ إِلَى أَنْوَارِ الثَّوَابِلِ؛ سَوَارِدُهُ شَافِيَةٌ عَنِ السِّيَابِ الْأَكْبَامِ إِلَى أَسْرَارِ الشُّزْبِلِ؛ بِهَ ظَهَرَ لِبَاتِ أَنْارِ تَرَاجِيْبِهِ وَصَفَى؛ وَبِهِ عَذَّبَ عِبَابَ بَحَارِ أَسَالِيْبِهِ وَصَفَى.

لَا يَدْرِكُ الْوَأَصْفَ الْمَطْرِيَّ خِصَائِصَهُ

وَأَنَّ يَكُنْ سَابِقاً فِي كُلِّ مَا وَصَفَا
ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ وَقَعَ فِي أَيْدِي جَمَاعَةٍ هُمْ أَسْرَاءُ التَّقْلِيدِ؛ قَطَفَقُوا بِتَعَاوُنِهِ مِنْ غَيْرِ تَوْبِيْهِ وَتَسَدِيدِهِ؛ يَحْوُمُونَ فِي تَحْرِيرِ مَقَاصِدِهِ حَوْلَ الْفَيْلِ وَالْقَالِ؛ وَبِقَتْرُونَ مِنْ تَغْرِيرِ لَطَائِفِهِ عَلَى ذِكْرِ الْمَقَامِ وَالْحَالِ؛ لِأَخْرُجَ عَنْ رِبْقَةِ التَّقْلِيدِ أَهْنَأَقْتَهُمْ حَتَّى لَسْرَخَ فِي رِيَاضِ التَّحْقِيقِ أَحْدَاقَهُمْ؛ لِأَخْرُجَهُمْ عَشَاوَةً التَّعَصُّبِ عَنْ بَصَائِرِهِمْ، حَتَّى تَنْطَلِعَ دَقَائِقُ التَّعْقُلِ فِي سَمَائِرِهِمْ. كُلُّ بِصَاعَتِهِمُ اللَّجَاجُ وَالْعِنَادُ، وَجُلُّ صِنَاعَتِهِمُ الْأَنْصِرَافُ عَنْ مَنَهِجِ الرُّشَادِ؛ فَهَيْهَاتَ التَّيْبَةُ لِلرُّمُزَةِ الدَّقِيْقَةِ الشَّانِ، أَوْ التَّقَطُّعُ لِلنَّمِجَةِ الْخَفِيَّةِ الْمَكَّانِ.

وَأَلَى بَعْدَ مَا صَفَيْتَ عَنْ بَعْضِ الْفُتُوْنِ وَطَرِيٍّ وَ أَجَلَّتْ فِي مَسْتَوْدِعَاتِ أَسْرَارِهِ قِدَاحُ نَظْرِيٍّ؛ بَعَثَى صِدْقَ الْهَيْئَةِ فِي الْأَرْبَابِ إِلَى مَدَارِجِ الْكَمَالِ، وَفَرَّطَ السُّعْفَ بِأَخْذِ الْعِلْمِ مِنْ أَفْوَاهِ الرَّجَالِ؛ عَلَى التَّرْتِيْلِ إِلَى جَرَجِيَّاتِهِ خَوَارِزِمِ، مَحَطَّ بِحَالِ الْأَفَاضِلِ وَ مَخْتَمَ أَرْيَابِ الْفَضَائِلِ - صَوَفَ اللَّهُ عِنَهَا بِوَاتِقِ الزَّمَانِ وَ حَرَسَهَا عَنْ طَوَارِقِ الْخُدَّانِ - فَتَسَمَّرَتْ عَنْ سَائِيِ الْجَمْعِ إِلَى أَقْبِيَاءِ دَحَائِرِ الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ وَ أَفْتِلَافِ الْإِنْسَانِيِّ مِنْ عَيْبُونِ الطُّغَانِ؛ وَ صَرَفَتْ شَطْرًا مِنَ الزَّمَانِ إِلَى الْفَحْصِ عَنْ دَقَائِقِ عِلْمِ التِّيَانِ.

سپاس خدای را که حقایق معانی و نازک کاریهای بیان را از دل ما گذرانید و ما را به نعمتهای بدیع و بخشش‌های فراوان و بزرگی داد. به فرزاندگی، هنجار گیتی را بر مقتضای حال استوار کرد و خیل آدمیان را از راه بخشندگی و نیکی، به آبشخور مهر خود گسیل داشت.

و درودهای پایمی، از زرفای دل، بر پیامبر او محمد (ص)، بهترین (جوانه‌ای) که از ریشه‌ی بزرگواری و بخشندگی فرا جوشیده و برترین (شاخه‌ای) که از شجره‌ی فصاحت، بر شکوفیده است.

از آن پیش، در توصیف هر چیز، پیشرو بوده، باز، دست
نایافتنی ست.

باری، این دانش، با این جایگاه، به دست گروهی اسیر
تقلید، افتاد که با ناستواری ویی اعتمادی، به ردّ و بدل کردن
آن بین خود، آغاز زدند و در نگاشتن مقاصد آن، پا از
داتره‌ی قیل و قال، بیرون نهندادند و در بیان لطافت آن، تنها
به ذکر «مقام و حال» بسنده کردند.

گردنشان از جنبر تقلید نرهد تا چشمشان در بوستان
تحقیق، بتواند جمید؛ و پرده‌ی خشک اندیشی از بصیرتشان
برنخاست تا نگاره‌ی باریک‌نگری، بر صفحه‌ی دل‌هایشان
نقش تواند بست. تنها دستمایه‌ی ایشان، مسر سخی و
دشمن‌خوئی و بزرگ‌ترین هنرشان کزروی آزاره درست بود.

اینان کجا و آن راز تنگیاب کجا؟ اینان کجا و هوشمندی
در یافتن آن پرتو گذرا و بی‌مکان، کجا؟

و اما من، پس از آنکه در سرخی آفتون، آرد را بیختم
والک را آویختم و در گستره‌ی کنجینه‌های راز این فنون، تیر
نظر را به هر سو پرواز دادم؛ آهنگی راستین صعود به
پایگاههای کمال و شور آموختن از زبان فرزانگان؛ مرا به
کوچیدن به گرگانج خوارزم، بر انگیخت. (شهری که)
سر منزل اهل دانش و جایگاه دارندگان فضیلت است؛
خداوند بالای زمانه آزان، بگرداناد و آن راز هجوم حوادث،
حراست کناد.

دامن همت به کمر زدم تا کنجینه‌های دانش و فرهنگ را
فراچنگ آرم و بر مردمک دیده‌ی لطایف، دیده بگمارم.
بنابراین، پاره‌ای از عمر را به جستجوی نکته‌های باریک
علم بیان گذراندم.

یادداشت‌ها:

۱. چاپ شده در کتاب «مهم‌نیشاوری دوم، از اندلسات مک بیل، جمع آورده دکتر
مهدی محقق، تهران ۱۳۶۵.
۲. جایی نزدیک طائف بوده است. روح الوسيط فی الادب العربی تارخیه تألیف شیخ
احمد اسکندری و شیخ مصطفی عتایی یک طبع مسمر ۱۹۱۶ ص ۱۲.
۳. بازاری بوده است در یک فرسخی عررفه در ناحیه کبک و کبک نام کوهن
در عرفات است و کبک جبل به عرفات علف ظهر الامام انا و رق؛ همان جا، همان
صفحه.
۴. محفلت نزدیک کله همدانجا، همان صفحه.

۲

در آخرین لحظه‌هایی که مجله برای چاپ آماده می‌شد، خبر
یافتیم که استاد محمد علی جمالزاده نویسنده بزرگ ایران درس ۱۰۵
سالگی در زون پرودود حیات گفت.
صاحب این قلم در طول حیات خود دوبار این توفیق را داشته است



که محضر آن استاد ارجمند و نویسنده گرانقدر را درک کنند:

یک بار وقتی در سال ۱۳۵۹ از مسافرت لندن از راه پاریس به تهران
برمی‌گشتم در فرودگاه اورلی پاریس مجبور به چهارده ساعت اقامت
شده بودم. به صرافت اقدام که به استاد جمالزاده در زون تلفن کنم. آن
زمان هنوز فاطمه خانم همسر آلمانی استاد زنده بود. گوشی تلفن را او
برمی‌داشت و مطالب را برای جمالزاده بلند می‌گفت زیرا گوش
جمالزاده سنگین بود. جمالزاده وقتی دانست که من در فرودگاه اورلی
هستم و چهارده ساعت تا پرواز تهران فرصت دارم پیشنهاد کرد، که به
دیدن او بروم و گفت یک ساعته از پاریس به زون می‌توانی آمد و هر
ساعته از پاریس به زون و برعکس هواپیما موجود است و گفت همین
الان حرکت کن یک ساعت دیگر فاطمه در فرودگاه ژنو با ماشین منتظر
تو خواهد بود. همین کار را کردم و مجموعاً حدود هشت ساعت با
جمالزاده در آپارتمان بسیار کوچک اما صمیمی او خاطرات بسیار
گرانقدر او را با پدرش و با مشروطه‌خواهان و محمدعلی شاه و...
کاوردیم و عکس‌های فراوان با او و از او و همسرش گرفتم که یکی از
آنها را در همین صفحه می‌بینید و اگر فرصتی دست داد بررسی او آن
خاطرات را که ضبط کرده بودم در گلچرخ‌های آینده خواهید خوانند.

بار دوم در سال ۱۳۶۹ در سفر دیگری به زون فرصت و قرائت کافی
یافتیم که یک روز تمام با او در همان آپارتمان وی بگذرانیم. این بار
همسر او متأسفانه وفات یافته و استاد تنها بود. در این سفر استاد کتاب
گرانقدری از خود را که شرح خسرو و شیرین نظامی گنجوی است و نزد
دکتر بورگل حافظ شاس آلمانی مقیم بون بود برای ویرایش و چاپ به
من سپردند (البته من برای گرفتن آن از آقای بورگل تا بون رفته و به
زیارت آقای بورگل هم نائل شدم).

این کتاب مرحوم جمالزاده را هم که ویرایش و مستقده آن رو به
انجام است در فرصت مقتضی انشاءالله به چاپ خواهیم سپرد. درفاکه
استاد دیگر در فید حیات نیستند تا این اثر تحلیلی خود را نیز ببینند.
گلچرخ بی‌گمان در فرصت مقتضی در خور شأن والای این بنیانگذار نثر
روان امروز و پدر داستان و رمان جدید فارسی، از او سخن خواهد
گفت. خاک بر او خوش باد.

سردبیر